

۲۰۲-۶۶۱

تابستان بی سپیده دم

آگپ جی. هاجیکیان

ژان ایو سوزی

مترجم

سیف الله گلکار



۱۳۹۸

خاچیکان، ا. ج.، ۱۹۳۱ م. - Hacikyan, A. J. (Agop Jack), 1931

سرشناسه

تابستان بی سپیده دم / آگوپ جی. هاچیکیان، ژان ایو سوزی؛ مترجم سیف‌الله گلکار.

عنوان و نام پدیدآور

تهران: نشانه، ۱۳۹۷.

مشخصات نشر

۶۷۰ ص.

مشخصات ظاهری

978-600-7693-67-4

شابک

فیفا

وضعیت فهرست نویسی

عنوان اصلی: A Summer without daw

یادداشت

داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۱ م.

موضوع

English fiction - 21th century

موضوع

سوزی، ژان ایو، ۱۹۴۵ - م.

حاشیه روده

Soucy, Jean Yves, 1945

شماره افزوده

گلکار، سیف‌الله، ۱۳۲۰ - مترجم

شناسه افزود

PZ ۴ / ت ۲ ۱۳۹۷

رده‌بندی گروه

۸۲ / ۹۲

رده‌بندی دیویی

۵۴۸۸ ۵

شماره کتابشناسی ملی



تابستان بی سپیده دم

آگوپ جی. هاچیکیان - ژان ایو سوزی

چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان ۵۰۰

طرح جلد احسان ابرقویی

صفحه‌آرایی فاطمه بابایی

چاپ و صحافی پردیس دانش

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۹۴-۶۷-۴

قیمت ۱۲۰۰۰۰ تومان

میدان هفتم تیر، خیابان بهار شیراز، خیابان سلیمان خاطر، کوی آیرم لویی، پلاک ۸

تلفکس: ۸۸۸۳۵۷۶۷ - همراه: ۰۹۱۲۵۰۳۰۸۶۰

email: nashr.neshaneh@gmail.com nashr.neshaneh

حق چاپ و انتشار مخصوص نشر نشانه است.

فهرست مطالب

۵	پیش‌گفتار
۱۳	بخش نخست
۴۰	بخش دوم
۸۸	بخش سوم
۱۲۹	بخش چهارم
۱۶۴	بخش پنجم
۲۱۱	بخش ششم
۲۵۲	بخش هفتم
۲۸۲	بخش هشتم
۳۱۸	بخش نهم
۳۶۶	بخش دهم
۳۹۹	بخش یازدهم
۴۳۲	بخش دوازدهم
۴۵۰	بخش سیزدهم
۵۰۰	بخش چهاردهم
۵۰۸	بخش پانزدهم
۵۰۸	بخش شانزدهم
۵۰۸	بخش هجدهم
۵۰۸	بخش نوزدهم
۵۰۸	واپسین گفتار

پیش گفتار

دو ساعت پیش از سپیده دم سیام ژوئن ۱۹۱۵ توپ‌های آلمان به غرش درآمد. گلوله‌های توپ بر سر نیروهای فرانسوی فرو می‌ریخت که در «توول سن واس» در ۱۴۰ کیلومتری پاریس قرار داشت. ربازان فرانسوی با همه ناسودگی‌هایی که داشتند می‌خواستند چند ساعتی در سترهایسین، ششم برهم بگذارند که ناگهان از جا پریدند. سر و صدای آتشبارها نشانه یورش تانک‌ها بود. آلمانی‌هایی که دو ماه پیش در برابر نیروهای متفقین زیر فرمان ژنرال فوش، چند کیلومتر عقب‌نشینی کرده بودند. برای پیروزی و به دست آوردن چند کیلومتر از خاکی که با گوشت و پوست آدم‌ها نشان‌دار و سوراخ سوراخ شده بود، ده‌ها هزار جان آدمی از میان رفته بود.

در آغاز این جنگ، سربازان ترانه برب و گل بر لوله تفند می‌گذاشتند و به راه افتادند، انگار به آسوده روزان یا تعطیلات می‌روند. پس از گذراندن رمانتان در گل و لای سنگرها، شور و هیجان آنان به گونه‌ای گیجی و منگی کشیده شد. «بن، گونه‌ای نوین از نبرد بود... نامردمی‌تر از هر نبردی که در گذشته روی داده بود. در رویارویی با آتش و آهنی که از آسمان بر سر آدم می‌ریزد، در برابر گازهایی که شش‌های آدمیان را می‌سوزاند، دلیری و جسارت به چه کار می‌آید؟ این پایانِ هم‌پوش یا اونیفرم‌های رنگین و یورش‌های بزرگ گروه‌های سرباز و نیروهای زرهی بود. مردان خم شده و قوز کرده، همچون موش کور، می‌خزیدند و سینه‌خیز پیش می‌رفتند.

انگار همه دنیا در آتش بود. کم و بیش این چنین نیز بود. بیشتر کشورهای اروپایی و ویرانستان‌ها یا مستعمره‌هایشان در گیر زد و خورد بودند. در یک سو کشورهای متفق:

انگلیس، فرانسه و روسیه که پس از چندی بلژیک، ژاپن، ایتالیا و صربستان هم به آن‌ها پیوستند و از دیگر سو، دولت‌های اروپای مرکزی آلمان، اتریش - مجارستان، امپراتوری عثمانی و بلغارستان... سرانجام نیز گفته می‌شد کشورهای بی‌طرف، خواه ناخواه، ناگزیرند در یکی از دو جبهه، وارد شوند.

هم‌اکنون خورشید در شرقی‌ترین نقطهٔ کنارهٔ ۲۸۰۰ کیلومتری مدیترانه تا نول سن واس دمیده بود. ناوگان‌های انگلیس و روسیه که نزدیک به دهانهٔ تنگه داردانل لنگر انداخت بودند، پایگاه‌های ارتش ترکان را در شبه جزیرهٔ گالیپولی گلوله‌باران کردند. کشتی‌های تیررس توپ‌های دشمن دور بودند اما گلوله‌های توپ در ساحل، جایی که سر پل قرار داشت منفجر می‌شد و پیرامون قایق‌هایی کوچک که هنگ‌های تازه رسیده را به سرزمین ترکان می‌رساندند کف به هوا بر می‌خواست. در آن‌جا اکنون بیش از یکصد هزار سرباز فرانسوی، انگلیسی و سربازان ویرانستان‌ها یا مستعمرات: کانادا، استرالیا و آفریقای شمالی زیر رمان ژنرال هامیلتون انگلیسی آمادهٔ نبرد بودند و پیوسته سربازان دیگری از راه می‌رسیدند. با آن همه از نخستین لنگر انداختن در ماه آوریل گذشته، سربازان اعزامی نواری تاریک از خشک را مسدود کرده بودند و توانایی آن را نداشتند به درون رخنه کنند، چون ارتش عثمانی با استواری در بلندی‌ها سنگر گرفته بود و به سختی از خاک خود دفاع می‌کرد و به این گونه راه رسیدن به پایتخت، کنستانتینوپل^۱ را بسته بود.

سرانجام در فوریه، ناوگانی انگلیسی - فرانسوی تلاش کرد تا به زور از تنگهٔ داردانل که پیرامون آن را دژهای نظامی فرا گرفته بود بگذرد و به بحرین راه یابد، که در برابر مین‌ها و توپ‌های نیرومند سربازان آلمانی، آسیب بسیاری به کشتی‌های متفقین وارد آمد.

شهر باستانی که پایی در اروپا و پایی در آسیا داشت با غرور بر روی تپه‌های هر دو سوی بسفر، گنبدها و گلدسته‌های مرمهرین خود را به رخ می‌کشید. با همهٔ این درگیری‌ها، بی‌زاس کهن، که به افتخار کنستانتین، نخستین امپراتور مسیحی

۱. کنستانتینوپل، قسطنطنیه کنونی. مترجم

«کنستانتینوپل» نامیده شده بود، در تلاش هر روزه خویش بود. نه درگیری‌های سده‌ها و نه یورش‌کنندگان بسیار، هیچ کدام نتوانسته بودند در این شهر، که به میراث گذشته وابسته بود، دگرگونی بنیادی به بار آورند. «آت‌میدان» یا میدان اسب‌ها، همان زمین میدان اسب دوانی رومی بود و به اینگونه نقشه و نمودار شهر، نگهداری شده بود، هر چند پس از پیروزی عثمانی در ۱۴۵۳ کلیسای مسیحی «فرزان ورجاوند»^۱ مسجد سوفیای مقدس نام گرفت و چهار گلدسته در چهار گوشه آن افزوده شد.

اکنون سلطان محمد پنجم بر بازمانده‌های امپراتوری زمانی پهناور که از سده پیشین اندک اندک پاره پاره شده بود، فرمانروایی می‌کرد. در بالکان: یونان، رومانی، آلبانی، بلغارستان، مونته‌نگرو، صربستان آزاد شده بودند. در آفریقا: الجزیره، لیبی، تونس و مصر تحت‌الحمایه قدرت‌های اروپایی بودند و برای سلطان، تنها تراس، آناتولی، مسوپوتامی^۲، فلسطین و عربستان باقی مانده بود که در آن‌ها هم او اسماً سلطان بود، با این همه هنوز از ورنام یا عنوان امیرالمؤمنین خسته بهیچ‌داری می‌کرد هر چند مسلمانان آناتولی، به او کمتر چنین باوری داشتند. پس از آن که گروه ترک‌های جوان در ۱۹۰۹ عبدالحمید دوم را به زیر کشیدند تا محمد پنجم را حاکم را کنند قدرت مطلقه سلطان پایان یافت. اداره سرزمین بر عهده مجلس بود اما در حقیقت سه مرد، قدرت را در اختیار داشتند: انور، طلعت و جمال... در اکتبر ۱۹۱۴ این سه نفر، کشور را در جنگ به طرفداری از آلمان وا داشتند.

اکنون امپراتوری در محاصره بود. در شرقی‌ترین بخش آن ترکی در شرق ارمنستان، نبرد، بیداد می‌کرد. جایی که روس‌ها از مرز گذشته بودند و شهر «وان» را گرفته بودند. با کمبود تجهیزات، عقب‌نشینی کردند، بی‌گمان برای گردآوردن نیروهایشان تا زمانی بعد حمله کنند. از آن سو در جنوب مسوپوتامی، انگلیس‌ها بصره و دلتای دجله و فرات را گرفته بودند. لشکریان عثمانی در باختر پس از شکست در نبردی که برای گرفتن کانال سوئز به راه انداختند و یک لشکر انگلیسی از آن دفاع می‌کرد، با درماندگی در صحرای

۱. Church of the Divine Wisdom کلیسای «فرزان ورجاوند» یا حکمت مقدس، دگرگون شده نام یونانی

«هاگیا سوفیا» است که ایا صوفیا می‌گویند و می‌نویسند. مترجم

۲. مسوپوتامی، بین‌النهرین (کشور امروزه عراق). مترجم

سینا به عقب‌نشینی پرداختند. همچنین محاصره گالیپولی که ۳۵۰ کیلومتر با کنستانتینوپل فاصله داشت... همه این‌ها افزون بر ناوگان فرانسوی - انگلیسی بود که دریای مدیترانه را کنترل می‌کردند.

هیچ یک از این‌ها خوش‌باوری رهبران عثمانی را تعدیل نکرد. پیامد نبرد تنگه داردانل، همه گونه امیدواری به آن‌ها داده بود. برای نخستین بار در تاریخ، نیروی دریایی خودپسند انگلیس، شکست را پذیرفته بود، آن هم به وسیله ترک‌ها! امپراتوری عثمانی سرانجام از چند سده سرپرستی کشنده فرانسه، انگلیس، روسیه و ایتالیا رها شده بود. حکومت بوریا سا به یاری آلمان که به گونه‌ای گسترده در آناتولی، به ویژه راه‌آهن کنسانتینوپل - بغداد سرمایه‌گذاری کرده بود می‌توانست آن گونه که می‌خواست کشور را اداره کند.

عالیجناب هنری مورگنتر که از ۱۹۱۳ سفیر آمریکا در کنستانتینوپل بود با حوله حمام، پشت میزش نشسته بود. او خاموشی بامدادی را دوست داشت و هر روز پیش از آن که به طبقه پایین برود و به کارهای رسمی روزانه‌اش بپردازد لحظه‌هایی را در تنهایی می‌گذرانید. کارهای او بیش از اندازه شده بود و اکنون نیاز بود نمایندگی حفظ منافع فرانسه، روسیه و بلژیک نزد دولت عثمانی را نیز داشته باشد. او از این نیم ساعت خلوت خود بهره می‌برد تا چند خطی را سردستی بنویسد. اندیشه‌های ویژه، برداشت‌ها، یادداشت‌هایی از آخرین پیشرفت‌ها را بر قلم می‌آورد. این نوشته‌ها نه تنها خوراک خوبی برای اندیشه‌های او بودند بلکه در گردآوری مطلب‌هایی برای نوشتن زندگی‌نامه‌ای که طرح آن را سرانجام ریخته بود به او کمک می‌کردند.

چهره‌ای دراز که با ریزش مو و تاسی از بالای پیشانی برجسته شده بود با یک ریش پرفسوری که با باریکه‌ای تراز و هماهنگ شده بود، بینی و گوش‌هایی برجسته که کم و بیش بزرگ بودند ظاهر او را آشکار می‌کرد. زنانی که او را با آن موهای جوگندمیش می‌دیدند، زیبایش می‌پنداشتند. عینک بی‌دسته و سبیل به او چهره‌ای سخت‌گیر و بداخلاق می‌داد که با این همه مهربانی از چشمانش خوانده می‌شد. در چهره همواره صاف و خوب تراشیده شده و آرام او، اکنون دو شیار دیده می‌شد که از میان ابروان او

آغاز شده و در پیشانی پهن و بلند او بالا می‌رفت و در چروک‌های افقی گسترش می‌یافت. سفیر آمریکا دلهره داشت.

او بیش از پیش نگران سرنوشت اقلیت‌های امپراتوری به ویژه ارمنیان بود. کم و بیش دو میلیون نفر از این مسیحیان در شش بخش آناتولی که خود بخشی از ارمنستان کهن بود و در دوران‌های پیشین تا قفقاز در آن سوی مرز روسیه گسترش داشت، زندگی می‌کردند، همچنین در شهرها به ویژه در پایتخت، ارمنیان اقلیت پرشماری را تشکیل می‌دادند. حکمت نقشه‌اش این بود که همه این اقلیت را به جنوب آناتولی و بیابان‌های سوریه بفرستد. این دستاویز که چون روس‌ها نیز مسیحی‌اند شاید ارمنیان به سربازان روس کمک کنند و این کار از نگاه امنیتی انجام می‌شود.

برای هنری مورگنتو، پیش از این آشکار شده بود که حکومت در اندیشه خود هدف دیگری هم دارد: هدف دیگر او این است که آناتولیا را از شر هر تبعه نامسلمان آزاد کند. خبرهای ۲۴ آوریل آگاهی می‌دادند: بیش از ۲۰۰ نفر ارمنی روشنفکر و نام‌آور را که می‌توانستند سخنگوی مردم خود باشند در ییتخت دستگیر کرده است. آن گونه که بر سر زبان‌ها افتاده است برای کشتار ارمنیان، از کشتار یهودی چراغ سبز داده شده است، سفر و جابه‌جایی آنان به آسانی انجام نمی‌شود و نامه‌هایشان سخت کنترل و بازبینی می‌شود. مورگنتو دیگر نمی‌توانست برای ارتباط گرفتن با کنسولهای آمریکایی از رمز خود استفاده کند، با این همه از طریق مبلغان مذهبی گاهی از آن‌ها ناهنجاری‌هایی دریافت می‌کرد.

آن‌ها می‌آمدند... آمریکایی‌ها و کانادایی‌ها و نیز آلمانی‌ها و فرانسوی‌هایی که به چشم دیده‌اند بگویند. به گفته آنان تنها آمریکا است که می‌تواند بر حکومت عثمانی فشار بیاورد. هراس مبلغان مذهبی آلمان از آن بود که قیصر آلمان هیچ واکنشی از خود نشان نداده بود و چشم خود را بر این رویداد هراس‌آور بسته بود، شاید از این رو که نمی‌خواست متحد خود را برنجاند. هنری مورگنتو تنها توانست اعتراض کند و از طلعت‌پاشا وزیر خارجه پاسخی‌هایی دریافت کند که امور داخلی امپراتوری عثمانی هیچ ارتباطی به آمریکا ندارد و طلعت مطابق قاعده‌های بین‌المللی درست می‌گفت!

سفیر از نوازش ریش پرفسوری خود دست برداشت، عینک بی‌دسته‌اش را میزان کرد و قلم به دست گرفت تا گفت‌وگویش با طلعت را یادداشت کند. دیروز دو نفر مبلغ

مذهبی به دیدار او آمده بودند و صحنه‌هایی هراس‌انگیز از آن چه در قونیه روی داده بود برایش بازگو کرده بودند. سفیر پس از شنیدن آن رویدادهای ترسناک، بی‌درنگ برای دیدن وزیر خارجه رفته بود و او را در بدترین حالت و روحیه دیده بود. ماه‌ها بود که طلعت تلاش می‌کرد انگلیس‌ها را وادار کند دو تن از دوستانش، ایوب صبری و زینون را که در مالت زندانی بودند آزاد کند. ناتوانی او در این کار خشم و نگرانی بسیار او را دامن می‌زد و نمی‌توانست دربارهٔ چیز دیگری سخن بگوید. او از هنری مورگنتو در خواست کرده بود تا با انگلیس‌ها گفت‌وگو کند.

تلاش ناز به برای رهایی آن دو نفر به جایی نرسیده بود و طلعت خشمگین بود. ناگزیر خود را آرام و آداب‌دان نشان داد... هر چند گفته‌های تند و خرده‌جویانه و حالت چون بولدگ او نشان می‌داد که این لحظه، زمان مناسبی برای برانگیختن دلسوزی و ترحم او نیست با این همه سفیر دست دربارهٔ یک مبلغ مذهبی کانادایی با طلعت سخن گفت که نامش دکتر مک‌رتون بود و او ستمگرانه برخورد شده بود.

طلعت پاسخ داد: «ایر، رد، نهاده دشمن است... ما مدرک داریم!»

سفیر گفت: «مدرک را به من نشان بدهید!»

آشکار بود طلعت مدرکی نداشت که به او بدهد پس سخنرانی آتشینی علیه انگلیس ایراد کرد. می‌خواست از هر موضوعی برای معامله کردن و رهایی دوستانش بهره‌برداری کند. هنگامی که سفیر از موضوع اصلی سخن گفت، طلعت منفجر شد و گفت:

«به ارمنیان نمی‌توان اعتماد کرد... وانگهی آن چه بر سر آن‌ها می‌آوریم، هیچ

ارتباطی به کشور شما ندارد!»

مورگنتو پاسخ داد که خود را دوست ارمنیان می‌داند و فاجعه‌ای که بر آنان تحمیل شده است به معنای دقیق کلمه سخت مورد انزجار اوست. پاشا به نکان داد و از گفت‌وگو شانه خالی کرد. هر چند به نشانهٔ نیکخواهی، با آزادی مبلغ مذهبی کانادایی موافقت کرد. سفیر حس کرد در این دیدار، از گفت‌وگوی بیشتر دربارهٔ ارمنیان چیزی به دست نخواهد آورد. خوشبختانه خلق و خوی طلعت پر از افراط و تفریط بود و همچون رفتار کودکان پیش‌بینی‌پذیر نبود. یک روز خشن، ستمگر و یک‌دنده بود و روز

دیگر خوش برخورد و دوستانه و خوش‌نیت می‌شد. دوران‌دیشی اقتضا می‌کرد شکیبایی پیشه کند تا روزی که وزیر در حال خوب و خوش خود باشد دربارهٔ ارمنیان بشنود. هنری مورگنتو قلمش را روی میز گذاشت و چشم به پنجره‌ای دوخت که رو به باختر داشت. در آن‌سو که مرز روسیه بیش از ۱۳۰۰ کیلومتر دورتر بود. در این سرزمین خشک و کوهستانی که تنها دره‌هایش آبادی‌هایی داشت ارمنیان به سرنوشت خود رها شده بودند.

سیواس به در کانون و مرکز آناتولی جای دارد، مرکز استان آناتولی است. شهر در دره‌ای کستریس یافته که در آن پیچ و خم‌های رودخانهٔ «هالیس» در آفتاب بامدادی برق می‌زند. تخته‌های غا‌های رسیده، سراسر دره را زرین کرده بود. کوه‌هایی به رنگ آخرایی، پیرامون دره می‌گرفتند و از شمال و جنوب، انگار با افق، در هم آمیخته بودند، به گونه‌ای که آدم می‌نداشت شهر در جایی ساخته شده است که در مرکز جهان قرار دارد. هر چند آن جا دالان و دایره بود یا جاده‌ای کهن میان کنستانتینوپل و ایران که میان مدیترانه و دریای سیاه، بر افشاده بود. فلات آناتولی همواره پلی بوده است میان خاور و باختر، جاده‌ای که پی‌رزمین از آن گذشته‌اند، بازرگانان و قبایلی که کوچ می‌کردند. سیواس برای کاروان‌هایی به ابریشم و ادویه از آسیای مرکزی می‌آوردند ایستگاه و استراحتگاه با اهمیتی بود.

از سدهٔ هفتم پیش از میلاد تا این زمان ارمنیان ارتش‌شاهی هیتیت‌ها و ایرانیان بسیار رنج دیده بودند و در پی آن ارتش اسکندر، لژیون سرورها بینایی‌ها، تاراجگران تازی و ایل‌های مغول ردیف شده بودند. سلجوقیان ترک از اسب‌های آس بر سر رسیدند. جنگجویان صلیبی در راه خود به اورشلیم از این سرزمین گذشتند. سلطان‌ها در سدهٔ پانزدهم، عثمانی‌ها این سرزمین را در اختیار گرفتند، پیش از آن که امپراتوری خود را تا آفریقا و اروپا گسترش دهند.

ارمنیان با همهٔ این جنگ‌ها و کشتارها پا برجا ماندند و پیشرفت کردند. جسورانه و با کار آمدی، میان همسایگان خود به عنوان واسطه و میانجی خدمت کردند. در درازای بیست و پنج سده از تاریخ خود، پنج سلسله پادشاهی گوناگون را بنیان گذاشتند که روی هم رفته بیش از هزار سال ادامه داشت. در بقیه مدت، یوغ مهاجمین را تاب

آوردند. در سدهٔ پیش از میلاد، تیگران بزرگ بر سرزمین‌هایی از دریای سیاه تا به دریای خزر، از کوه‌های قفقاز تا کناره‌های مدیترانه فرمانروا بود. آخرین پادشاهی ارمنیان با جنگجویان صلیبی هم پیمان شد و تا ۱۳۷۵ در کیلیکیه دوام آورد. پس از آن ترک‌ها، روس‌ها و ایرانی‌ها پادشاهی کهن چیره بر کوه آرارات را میان خود تقسیم کردند... جایی را که کشتی نوح در آن به گل نشسته بود.

ارمنیان آداب و رسوم دیرینه‌ای دارند، آیین و مذهب خود را دارند، زبان و خط خود را دارند و در برابر هر فشار همگون شدن با دیگران مقاومت کرده‌اند. غرق شده در دریای اسلام، با سرسختی، باور مسیحی خود را نگه داشتند که هماهنگ با آداب و رسوم بود که پیشوایان مقدس با رتلمیو برای آن‌ها آورده بودند. آن‌ها به راستی برخورد می‌نازند که ۳۰ سال تیرداد سوم، پادشاهشان، مسیحیت را دین رسمی سرزمین خود اعلام کرد. نخستین کشور مسیحی را بنیان گذاشت. همان‌گونه که مبلغان مذهبی کلیسای کاتولیک و پروتستان از سدهٔ نوزدهم در ارمنستان فعالیت می‌کنند، برخی نوکیشان نیز وجود دارند. اما بیشتر ارمنیان به کلیسای حواریون ارمنی باور دارند که نماد و نشان هویت ملی و فرهنگی پیوند با گذشتهٔ آن‌هاست.

در سیواس همچون دیگر بخش‌های آناتولی، مسلمانان و ارمنیان کم و بیش، چهار سده بیشتر است که در صلح و صفا با هم زندگی کردند. شکل کلی شهر، بازتاب این وابستگی دو سویه و احترام‌آمیز بوده است، هر چند بدگرایان و سب‌ها را نیز از میان بر نمی‌دارد. محلهٔ ارمنیان در آن سوی تپه با نمازخانه‌ها و صومعه‌ها و مدارای بسیار جای گرفته است. در بلندی‌های شهر کاخ‌های توانگران با باغ‌های محصور و چشم‌انداز بی‌پرتوهای از خانه‌های محقر با دوغاب سفید شده، جای دارد. در میان این همه، راه‌ها و خیابان‌های باریکی در هم آمیخته و پیچ خورده‌اند که پس از سده‌ها استفاده، کهنه و فرسوده شده‌اند.

آن سوتر، شهرداری، بازار و ساختمان‌های دیگر دولتی با «کاوال» مرزی را درست کرده‌اند، آن جا که ترک‌ها، چرکس‌ها و کردها که مسلمانند زندگی می‌کنند. در همین جاست که مدرسهٔ گوک درخشان با کاشی‌های آبی‌رنگ، مدرسهٔ کهن قرآنی و گلدسته‌های سرخ رنگ بالای بام‌ها، با انبارها و خانه‌ها در آشفستگی و به هم ریختگی شادمانه‌ای در هم ریخته‌اند.